

کشاکش دو رویکرد در کمیته هماهنگی و راه برون رفت از آن

محسن حکیمی

"کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" پس از برگزاری جلسات موسسان خود در زمستان ۱۳۸۳، در اوایل اردیبهشت ۱۳۸۴ موجودیت خود را اعلام کرد. کمیته تا کنون دو مجمع عمومی برگزار کرده است، یکی در آبان ۸۴ و دیگری در فروردین ۸۵. مجمع سوم به حد نصاب نرسید و نتوانست تشکیل جلسه دهد. وضعیت بحرانی کمیته هماهنگی از آن پس شدت یافت به طوری که کمیته هم اکنون جز انتشار اخبار و اطلاعیه ها و مقالاتی در سایت، فعالیت دیگری ندارد. هدف نوشته حاضر بررسی این وضعیت و ارائه راه برون رفت از آن است.

کمیته هماهنگی با فراخوان "تشکل کارگری را به نیروی خود ایجاد کنیم!" و امضای بیش از سه هزار نفر در حمایت از این فراخوان اعلام موجودیت کرد. برای این فراخوان ابتدا پیش نویسی تحت عنوان "ما تشکل مستقل و سراسری خود را می خواهیم!!!" ارائه شد که در آن هیچ سخنی از **ایجاد تشکل کارگری به نیروی خود کارگران** به میان نیامده بود. پس از بحث در این مورد، با نظر اکثریت مطلق موسسان کمیته این موضع در یک پاراگراف کامل در متن فراخوان گنجانده شد، مطالب تکراری پیش نویس مذکور حذف گردید و عنوان آن به "تشکل کارگری را به نیروی خود ایجاد کنیم!" تغییر یافت. پس از تصویب متن فراخوان و پذیرش مسئولیت کمیته از سوی چهار تن از موسسان، فعالیت موسسان کمیته برای جمع آوری امضای کارگران در حمایت از این فراخوان آغاز شد. و درست در همین جا بود که خشت اول این کمیته کج نهاده شد.

بر اساس فراخوان کمیته هماهنگی، قرار بود کارگران **به نیروی خود** (و البته به کمک فعالان کمیته) تشکل کارگری را ایجاد کنند. به عبارت دیگر، فعالان کمیته باید به میان کارگران می رفتند تا به آنان کمک کنند روی پای خود بایستند و **به نیروی خود** متشکل شوند. حال آن که معنای جمع آوری امضای **حمایتی** کارگران در واقع چیزی نبود جز تبدیل این کارگران به **حامیان** فعالان متشکل در کمیته هماهنگی. به سخن دیگر، کمیته هماهنگی به جای آن که با تکیه بر رهنمود اساسی ایجاد تشکل به نیروی خود کارگران به این سه هزار کارگر کمک کند تا خودشان متشکل شوند با گرفتن امضا از این کارگران (امضا گرفتنی که خالی از رقابت با امضا گرفتن کمیته پیگیری نبود) آنان را به **حامیان صرف** خود- که بعدا می بایست به عضویت کمیته در آیند تا بتوانند تشکل خود را ایجاد کنند- تبدیل کرد. تعمق و تامل در این دو رویکرد متناقض برای درک وضعیت کنونی کمیته هماهنگی اهمیت بسیاری دارد. از یک سو به کارگران گفته می شود به نیروی خود متشکل شوند، از سوی دیگر با تبدیل توده کارگران به حامیان فعالان متشکل در کمیته هماهنگی در واقع این توده به زانده و سیاهی لشکر یا ویتترین این فعالان بدل می شوند (کلمه "ویتترین" را یکی از موسسان کمیته به عنوان امری مثبت که کمیته هماهنگی باید آن را داشته باشد، به کار برد که البته با مخالفت دیگران نیز روبه رو نشد) .

به نظر من، وضعیت بحرانی کنونی کمیته هماهنگی و آنچه او را از رسیدن به هدف خود باز داشته است محصول تقابل بین این دو رویکرد است که در همان بطن تولد کمیته شکل گرفت و پس از آن نیز در تمام مواضع و حرکات کمیته خود را نشان داده است، تقابلی که در تمام اعضای موسس کمیته با شدت و ضعف هایی وجود داشته است. در سندی که بعدا "سند هویت" کمیته نام گرفت و در مجمع دوم در اساسنامه گنجانده شد، از یک سو از ملزومات رویکرد **جنبشی** یعنی "بستر سازی و ایجاد روحیه تشکل پذیری در میان کارگران"، "کمک به ایجاد تشکل های کارگری در مراکز تولیدی و خدماتی و مرتبط و هماهنگ کردن فعالیت های آن ها" و "فراهم کردن زمینه های گذار از شکل غیر علنی فعالیت کنونی فعالان کارگری به شکل علنی برای بسیج توده کارگران حول ایجاد تشکل سراسری کارگران" سخن به میان می آید و ، از سوی دیگر، ایجاد هیئت موسس تشکل ضدسرمایه داری و سراسری کارگران از مجرای عضویت کارگران در کمیته هماهنگی امکان پذیر

شمرده می شود، که چیزی جز تبلور و تجلی رویکرد **فرقه ای** نیست. این تقابل در مورد نوع تشکل مورد نظر کمیته هماهنگی نیز دیده می شود. از یک سو، این تشکل، دقیقاً به اقتضای ماهیت جنبشی آن، به درستی "تشکل ضدسرمایه داری و سراسری طبقه کارگر" نامیده می شود که "برای از میان برداشتن مصائب زندگی بشر امروزی از جمله فقر، گرسنگی، بیکاری، بی حقوقی، فحشا، اعتیاد، فساد، تبعیض و... می جنگد" اما، از سوی دیگر، با بیان شرکت این تشکل در "مبارزه روزمره کارگران برای دستیابی به این یا آن مطالبه کارگری" (تاکید از من است) مبارزه این تشکل برای مطالبات بالفعل و روزمره کارگران کمرنگ می شود، به گونه ای که گویی مبارزه کارگران برای این مطالبات مبارزه ای ضدسرمایه داری نیست و فقط مبارزه برای مطالبات درازمدت و حداکثری طبقه کارگر، ضدسرمایه داری است. تداعی ضدیت با سرمایه داری صرفاً با مطالبات درازمدت و حداکثری طبقه کارگر و خارج کردن مطالبات روزمره و بالفعل کارگران از شمول این ضدیت میراثی است که از فرقه های چپ به فعالان کارگری رسیده است، میراثی که به جای تعریف مبارزه ضدسرمایه داری با مطالبات **مادی** کارگران، این مبارزه را با **ایدئولوژی** تعریف می کند.

در عرصه عمل نیز، کمیته هماهنگی از یک سو - هرچند به صورت خودجوش و بدون هیچ برنامه ای برای یاری به کارگران در متشکل شدن به نیروی خود و در عین حال با گوشه چشمی به عضوگیری کارگران برای کمیته- به هر حال در مبارزات توده کارگران شرکت می کند و در حد توان خود به هدایت و ارتقای این مبارزات کمک می کند (از نمونه های شرکت فعالان کمیته در مبارزات کارگران می توان از شرکت آنان در مبارزات کارگران شاهو، کوره های آجرپزی وایگان، نساجی کردستان، معدنچیان باب نیزو، کارگران شرکت واحد، نساجی پربیس، اول ماه مه ۱۳۸۵ در خیابان طالقانی تهران و کارگران یخچال سازی لرستان نام برد) اما، از سوی دیگر، به مثابه یک **گروه سیاسی چپ** در عرصه بیرونی با فراخواندن کارگران به پیوستن به خود تجمعات چند ده نفره جدا از توده کارگران برگزار می کند و با گروه های دیگر "شورای همکاری..." تشکیل می دهد و در عرصه درونی نیز تمام هم و غم خود را صرف بحث های اساسنامه ای و انتخاب هیئت اجرایی و به طور کلی تشکیلات سازی و عضوگیری می کند(در هیچ یک از مجامع عمومی کمیته و حتی جلسات هیئت اجرایی آن برای نمونه حتی یک بحث در مورد چگونگی کمک به سازمان یابی مبارزات کارگران مثلاً برای الغای کار موقت و مطالبات نظیر آن صورت نگرفت).

پیداست که سخن بر سر تقابل دو نوع رویکرد و دو نوع فعالیت کارگری از بیخ و بن متفاوت است: **فعالیت جنبشی و فعالیت فرقه ای**. برای نشان دادن وجوه تمایز این دو نوع فعالیت، دست کم چهار مورد را می توان برشمرد که فعال جنبشی را از فعال فرقه ای به کلی متمایز می کند:

۱- فعال جنبشی فعالانه در جنبش کارگری شرکت می کند و، برخلاف فعال فرقه ای، بر زمینه این شرکت فعال برای ایجاد تشکل **به نیروی خود کارگران** بسترسازی می کند. معنای این کار، پذیرش این نکته است که تشکل کارگری فقط در کوران مبارزه توده کارگران علیه ستم سرمایه می تواند ایجاد شود. به عبارت دیگر، اصل اساسی اقدام برای ایجاد تشکل کارگری پذیرش تقدم مبارزه طبقاتی کارگران بر سازمان یابی آنان است. کارگران در جریان مبارزات زنده و واقعی خود متشکل می شوند نه در فضایی انتزاعی و جدا از این مبارزات. پذیرش این اصل و اقدام برای عملی کردن آن امکان این را منتفی می کند که جمع فعالان کارگری جایگزین تشکل توده کارگران شود.

۲- فعال جنبشی، برخلاف فعال فرقه ای، به جای عزیمت از نظریه و عقیده از عمل یا، دقیق تر بگویم، از پراکسیس (عمل- اندیشه) کارگران عزیمت می کند. این فعال برای بسترسازی و کمک به ایجاد تشکل کارگری نظریه ها و عقاید گوناگون کارگران را در پراکنش می گذارد و پراکسیس کارگران را محور کار خود قرار می دهد. او دوری و نزدیکی خود به کارگران را نه براساس نظریه ها و عقاید آنان بلکه بر مبنای عمل- اندیشه آنان تنظیم می کند. به سخن دیگر، برای کمک به ایجاد تشکل کارگری دنبال همعقیده و هممنظر خود نمی گردد بلکه به این نگاه می کند که کارگران در مبارزه با سرمایه **عملاً** چه می کنند. به این نگاه نمی کند که آیا این یا آن کارگر فلان کتاب مارکس یا لنین را خوانده است یا نه. به این نگاه می کند که او در اعتصاب ها و اعتراضات

کارگران چه می‌کند. البته، این به معنای بی‌اعتنایی و بی‌تفاوتی او نسبت به نظریه‌های ارتجاعی و عقاید خرافاتی کارگران نیست. بدیهی است که او همچون یک کارگر پیشرو این نظریه‌ها و عقاید را نقد می‌کند. اما این نظریه‌ها و عقاید ملاک دوری و نزدیکی او با کارگران نیستند. بسیاری کارگرانی که نه تنها مذهبی بلکه خرافاتی‌اند، اما در صحنه مبارزات روزمره خود بسیار فعالانه عمل می‌کنند. در مقابل، هستند کارگرانی که به نظر خود خیلی می‌فهمند و در مقام نظر از آسمان این یا آن نظریه پرداز جنبش کارگری یک پله پایین‌تر نمی‌آیند، اما به علت ابتلا به فرقه زدگی عملاً در دفاع از حق و حقوق خود - نمی‌گویم حق و حقوق کارگران - حتی در برخورد با سرپرست قسمت خود دچار لکننت زبان می‌شوند و نمی‌توانند دو کلام حرف درست و حسابی بزنند. فعال جنبشی‌ای که برای ایجاد تشکل به نیروی خود کارگران فعالیت می‌کند، اساس فعالیت خود را بر نزدیکی با دسته اول قرار می‌دهد، ضمن آن که در جریان این نزدیکی و در فضایی دوستانه نظریه‌ها و عقاید خرافاتی کارگران را نقد می‌کند.

۳- فعال جنبشی، ضمن آن که مبارزه اقتصادی - سیاسی کارگران را یک کلیت واحد می‌داند، در مقام عمل، برخلاف فعال فرقه‌ای، از مبارزه اقتصادی کارگران شروع می‌کند. او می‌داند که مبارزه کارگران علیه سرمایه بلاواسطه سیاسی نیست و این مبارزه تنها آنگاه بلاواسطه سیاسی می‌شود که شکل طبقاتی به خود بگیرد. از دیدگاه فعال جنبشی، حتی یک نگاه سرسری به مبارزات روزمره و پراکنده کارگران نشان می‌دهد که این مبارزات عمدتاً حول مطالباتی چون پرداخت دستمزدهای معوقه، بازگشت به کار، لغو اضافه کاری اجباری، عدم ایمنی محیط کار و نظایر آن‌ها انجام می‌گیرد. فعال جنبشی‌ای که برای ایجاد تشکل به نیروی خود کارگران فعالیت می‌کند از همین مبارزات عزیزت می‌کند. بدیهی است که فعالیت برای ایجاد تشکل به نیروی خود کارگران و کمک به ربط تشکل‌های گوناگون به یکدیگر برای ایجاد تشکل ضد سرمایه داری و سراسری کارگران این مبارزات اقتصادی را به سطح مبارزه طبقاتی و بدین سان سیاسی ارتقا می‌دهد. تنها این روند است که حفظ و تداوم ضدیت مبارزه کارگران با سرمایه و در نهایت رهایی آنان از طریق کسب قدرت سیاسی و الغای کار مزدی را تضمین می‌کند. عزیزت بلاواسطه از عرصه سیاست و مبارزه صرفاً ضد رژیم مبارزه‌ای فراطبقاتی است که کارگران را به زائده و سیاهی لشکر این یا آن جناح از سرمایه داری تبدیل می‌کند، دقیقاً به این علت که تضمین کننده حفظ و تداوم ضدیت کارگران با سرمایه نیست.

۴- فعال جنبشی، برخلاف فعال فرقه‌ای، با رویکردی اساساً علنی در مبارزه کارگران شرکت می‌کند. البته او خوب می‌داند که مبارزه علنی در اوضاع کنونی ابداً به این معنا نیست که جار بزند و خود را به همه معرفی کند. به نظر او، جان کلام در این مورد آن است که فعال جنبشی همچون خود توده کارگران عمل می‌کند: ضمن آن که داد نمی‌زند که من فعال کارگری هستم از دیده کارگران نیز غیب نمی‌شود و زیرزمینی عمل نمی‌کند. این الزام، از فعالیت برای ایجاد تشکل به نیروی خود کارگران ناشی می‌شود. نمی‌توان مخفی بود ولی برای ایجاد تشکل توده‌ای و علنی فعالیت کرد. نمی‌توان در مبارزه ذاتاً علنی کارگران حضور علنی نداشت اما به آنان گفت مبارزه شان را ادامه دهند! این، حکایت کوسه و ریش پهن است. روشن است که توده کارگران در صورت لزوم خود رهبران و فعالان خویش را از گزند اخراج و زندان و اعدام مصون نگه می‌دارند و چه بسا آنان را کاملاً مخفی می‌کنند. اما آنان این کار را آنگاه می‌کنند که فعالان کارگری را واقعا رهبران خود یعنی کسانی بدانند که در عمل و نظر به آنان کمک کرده‌اند تا دست بر زانوی خود بگذارند و روی پای خود بایستند. تفاوت عظیمی وجود دارد بین فعالی که خودش را رهبر کارگران می‌داند و برای حفظ خود مخفی می‌شود و فعالی که توده کارگران او را به عنوان رهبر خود شناخته‌اند و از همین رو حفظ او را در گرو مخفی شدن اش می‌دانند.

روشن است که ویژگی‌های فعالیت جنبشی به موارد بالا محدود نمی‌شوند، اما همین موارد به قدر کفایت نشان می‌دهند که این‌ها همه ابعاد و مولفه‌های گوناگون همان اصل اساسی هستند که در متن و عنوان نخستین فراخوان کمیته هماهنگی آمده است: **ایجاد تشکل کارگری به نیروی خود کارگران.**

کمیته هماهنگی برای عملی و اجرایی کردن این اصل اساسی باید بر دو محور عملی و نظری که ارتباط جدایی ناپذیری با هم دارند حرکت می کرد. نخست، باید مطالبات طبقاتی و پایه ای طبقه کارگر را فرمول بندی می کرد و با تبلیغ و ترویج آن ها در میان کارگران در جهت تبدیل این مطالبات به پرچم مبارزه طبقه کارگر علیه سرمایه داری حرکت می کرد و، دوم، نمایندگان کارگران و کارگران فعال محیط های گوناگون کار و زیست را با هدف ایجاد یک شبکه سراسری از این کارگران به هم پیوند می داد به طوری که دیگر نه کمیته هماهنگی بلکه همین شبکه سراسری کارگران- که در واقع همان هیئت موسس تشکل ضدسرمایه داری و سراسری می بود- توده کارگران را برای ایجاد این تشکل به مجمع عمومی فرا می خواند.

اما، در عمل، و به ویژه پس از تغییری که در مجمع عمومی دوم در بافت کمیته و هیئت اجرایی آن به وجود آمد، کمیته هماهنگی نه در این جهت بلکه در جهت تبدیل شدن به یک گروه سیاسی برای جذب کارگران به تشکیلات خود حرکت کرد. به عبارت دیگر، به جای رفتن به سوی جنبش کارگری با هدف کمک به سازماندهی آن تلاش کرد جنبش کارگری را به درون خود بکشاند، که البته همچون تمام تجربه های فرقه ای پیشین تلاشی ناکام بود. ظن تلخ در این است که این تلاش ناکام همان چیزی بود که کمیته هماهنگی با برافراشتن پرچم ایجاد تشکل به نیروی خود کارگران به نقد آن برخاسته بود اما به دلیل آغشتگی خود به رویکرد فرقه ای و وجود بقایای سخت جان فرقه گرایی در فعالان جنبشی کمیته، نتوانست این نقد را در عمل به منصفه ظهور برساند.

این کاری است که اکنون باید انجام گیرد. به نظر من، تنها راه برون رفت کمیته هماهنگی از وضعیت کنونی تکیه بر همان اصل اساسی ایجاد تشکل به نیروی خود کارگران و پیاده کردن آن در عمل است که معنایی جز فعالیت متشکل در دو محور اساسی زیر ندارد :

۱- فرمول بندی مطالبات اساسی و ضدسرمایه داری طبقه کارگر و تبلیغ و ترویج آن ها به صورت جزوه های آموزشی در میان کارگران با هدف تبدیل این مطالبات به پرچم مبارزه سراسری طبقه کارگر.

۲- ایجاد آشنایی و ارتباط بین نمایندگان کارگران و کارگران فعال محیط های گوناگون کار و زیست با هدف بسترسازی و کمک به ایجاد هیئت موسس تشکل ضدسرمایه داری و سراسری کارگران به صورت یک شبکه سراسری از این نمایندگان و کارگران فعال.

بدیهی است که تحقق این اهداف به اساسنامه کنونی نیاز ندارد و مستلزم یک ساختار تشکیلاتی ساده و کارآمد و اساسنامه ای حاوی چند توافق تشکیلاتی است که به جای خود در آینده و البته در صورت تسویه حساب کمیته هماهنگی با رویکرد فرقه ای مورد بحث قرار خواهند گرفت.

با تحقق این دو هدف، وظیفه کمیته هماهنگی به اتمام می رسد و انحلال آن اعلام می گردد. در پایان، طرح یک پرسش احتمالی و پاسخ به آن را لازم می دانم : چه تضمینی وجود دارد که به رغم این راه برون رفت، کمیته هماهنگی دوباره دچار وضعیت کنونی نشود؟ پاسخ من به این پرسش چنین است : جز نقد پیگیر، قاطع و همه جانبه رویکرد فرقه ای به سازمان یابی کارگران از سوی تک تک اعضای کمیته هماهنگی، هیچ تضمینی برای دچار شدن دوباره این کمیته به وضعیت کنونی وجود ندارد.